



### شیخ الاسلام از شهید مغنیه می‌گوید

زنده‌یاد شیخ‌الاسلام عماد مغنیه را این‌طور روایت می‌کند: عماد بسیار شخصیت لطیف و عارف مسلکی داشت. فارسی را سلیس و بدون لهجه صحبت می‌کرد و با گذرنامه ایرانی‌ای که داشت، راحت می‌آمد و می‌رفت و کسی هم متوجه نمی‌شد که ایرانی نیست! او حتی لهجه‌های اصفهانی و شیرازی و تهرانی را هم بلد بود! خیلی ساکت

### گفت‌وگوی منتشر نشده بازنده یاد حسین شیخ‌الاسلام درباره جزئیات تسخیر لانه جاسوسی

# بنی‌صدر جاسوس‌ها را نماینده صلیب سرخ جازد

ویروس کرونا و اواخر سال گذشته حسین شیخ الاسلام را هم از ما گرفت و عنوان زنده یاد را کنتر نامش قرار داد. زنده یاد شیخ الاسلام مبارز دیرپای انقلاب و کارگزار پرتلاش نظام اسلامی بود که در وقایع مهم انقلاب از جمله تسخیر لانه جاسوسی، تاسیس و تداوم فعالیت‌های حزب... لبنان و اتفاقات مهم دیگر نقش پررنگی داشت. در گفت‌وگویی منتشر نشده با او درباره حضورش در این رویدادها و همچنین نقش آفرینی اش در انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های آمریکا حرف زده ایم. پاسخ‌های دقیق و شفاف شیخ الاسلام گفت و گویی خواندنی به جا گذاشته اما دریغ‌ا که خودش در قید حیات نیست تا انتشارش را به او اطلاع دهیم. روحش شاد.



محمدرضا کازینی

روزنامه‌نگار

**❗️ باتوجه به این‌که شما فعالیت‌های مبارزاتی خود را از انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا آغاز کردید، از نحوه آشنایی با این انجمن و مسؤلیتی که در آن داشتید، بگویید؟**

در سال ۱۳۵۰ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفتم و در آنجا با انجمن اسلامی دانشجویان آشنا شدم. این انجمن تلاش می‌کرد با همکاری دانشجویان غیرایرانی، مخصوصاً دانشجویان عرب -که تحت تأثیر پیام‌های ضداسرائیلی حضرت امام به مبارزه علیه رژیم شاه علاقه پیدا کرده بودند- تظاهراتی را در اعتراض به سیاست‌های شاه و آمریکا برگزار و با انتشار جزواتی درباره پیام‌ها و سخنرانی‌های حضرت امام، اطلاع‌رسانی کند. من دبیر انتشارات انجمن بودم. ما غیر از انتشار آرای حضرت امام، آثار اندیشمندان اسلامی از جمله دکتر شرعیتی را هم ترجمه و منتشر می‌کردیم. برای دانشجویان غیر ایرانی بسیار جالب بود که یک مرجع تقلید از آرمان فلسطین دفاع می‌کرد، چون تا آن زمان منحصر گروه‌های چپ‌گرا بودند که این کار را انجام می‌دادند. ورود حضرت امام به این عرصه، آثار گسترده و شگفت‌انگیزی داشت. امام صراحتاً می‌فرمودند که: اسرائیل یک غده سرطانی است که باید از منطقه بیرون انداخته بشود و تا وقتی که در منطقه حضور داشته باشد، کشورهای اسلامی روی آسایش نخواهند دید. ایشان با این تعبیر جالب که اگر هریک از اعراب یک سلطن آب بریزند، اسرائیل را سیل خواهد برد، اعراب و مسلمانان را به اتحاد علیه این رژیم غاصب دعوت می‌کردند که بسیار برای مسلمانان و حتی غیرمسلمانان آزادپخواه جذاب بود. دانشجویان عرب وقتی فهمیدند که امام بخشی از وجوهات شرعی و سهم امام را به مبارزات ملت فلسطینی اختصاص دادند، علاقه‌شان به آرای ایشان بیشتر هم شد.

**❗️ شما کی به ایران برگشتید؟**

در فروردین ماه ۵۸.

**❗️ چه شک‌ه به دانشجویان پیرو خط امام پیوستید؟**

من در ساعات اولیه تسخیر سفارت حضور نداشتم، اما چون دانشجویان به فرید نیاز داشتند که هم سابقه فعالیت‌های مبارزاتی داشته و هم به زبان انگلیسی مسلط باشد، دنبالم فرستادند. به سفارت رفتم و تا روز آخری که گروگان‌ها در آنجا بودند، حضور داشتم. **❗️ احساس از این‌که در این رویداد شرکت داشتید چیست؟** خدا را شکر می‌کنم که در یک حادثه تاریخ‌ساز کشورم حضور داشتم. بعضی‌ها از این حرکت ابراز پشیمانی کردند. به نظر من اینها از همان ابتدا هم به اصل این حرکت که استکبارستیزی بود، اعتقاد عمیق نداشتند و شاید برای اهداف دیگری به این حرکت پیوسته بودند. اگر کسی اندکی با تاریخ ایران آشنایی داشته باشد، در این‌که آمریکا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انواع جنایت‌ها را در کشور ما انجام داد و به وسیله شاه، اقتصاد و به خصوص فرهنگ این کشور را نابود کرد،

تردید نخواهد داشت. من ۹ سال در آمریکا زندگی کردم و می‌فهمیدم که سیستم ظالمانه آمریکا علیه کشور ما چه اقداماتی را انجام داده و از شاه چه حمایت‌هایی کرده بود. شاه نفت ایران را صرف خرید اسلحه از آمریکا و اروپا می‌کرد و تبدیل به مهم‌ترین خریدار اسلحه آمریکا شده بود. تا به خیال خود نقش ژاندارمری منطقه را بازی کند. درآمد نفتی ایران به جای این‌که صرف زیرساخت‌های اقتصادی و عمرانی بشود، به جیب تولیدکنندگان اسلحه می‌رفت. در حالی که مردم در فقر دست و پا می‌زدند، شاه نمایش‌های مسخره‌ای چون جشن‌های ۲۵۰۰ساله را به راه می‌انداخت. اینها ظلم‌هایی نبودند که از یاد مردم ایران برود. به همین دلیل هم وقتی که آمریکا شاه را پذیرفت، ملت ایران احساس کرد توطئه‌ای در حال شکل‌گیری است و شاید انقلاب در معرض توطئه‌ای چون کودتای سال ۱۳۳۲ قرار بگیرد. البته همه می‌دانستیم که نه امام خمینی، مصدق هستند، نه ملت ایران در سال ۵۷ و ۵۸ ملت سال ۱۳۳۲ است، اما احتمال همه چیز را می‌دادیم. به این دلایل و دلایل بی‌شمار دیگر، زمانی که خبر اشغال سفارت را شنیدیم، بسیار خوشحال شدم و فکر کردم بهترین حرکتی بود که دانشجویان می‌توانستند علیه آمریکا انجام بدهند و هنوز هم این حرکت را، یک حرکت تاریخ‌ساز و مهم می‌دانم.

**❗️ وقتی بارن سفارت شدید چه حال و هوایی داشت و چه مسؤلیتی را به شما واگذار کردند؟**

حال و هوای عجیبی حکمفرما بود و دانشجویان، یک جور حالت انتظار همراه با نگرانی داشتند. از یک طرف احساس می‌کردند چون دولت ماهیتاً با این حرکت موافق نخواهد بود، به آنها فشار خواهد آورد و حتی ممکن است به آنها حمله هم بکند! چهره‌هایی مانند بنی‌صدر هم که نسبت به این واقعه، موضع مخالف داشتند، خلاصه شرایط عادی نبود. یک جور بلاتکلیفی دیده می‌شد، اما یک چیز در کسانی که واقعا دلبسته انقلاب بودند، مشترک بود و آن هم این‌که کار مهمی انجام شده، تا این‌که حضرت امام آن پیام حیات‌بخش را دادند و تکلیف معلوم شد، وگرنه تا آن موقع همگی سخت تحت فشار بودیم!

وقتی وارد سفارت شدم، فضا کاملاً امنیتی بود و به من گفتند: به طبقه دوم بروم و با آقای آهرن -که رئیس سیا در ایران بود- حرف بزنم. وقتی رسیدم، یکی از دانشجویان که چندان هم به زبان انگلیسی مسلط نبود، داشت سعی کرد به آهرن بفهماند که اوضاع عوض شده و او هم می‌خواست به آن دانشجوی تهفیم کند که این‌طور نیست و به زودی اوضاع به حالت سابق برمی‌گردد! یادم هست که آهرن در اتاق شیشه‌ای مخصوص دوجداره‌ای که بین دو شیشه خلاء ایجاد شده بود، نشست. بود. احتمالا این اتاق را برای موقعی که می‌خواستند کسی نتواند حرف‌هایشان را بشود کند، ساخته

بود و کمتر حرف می‌زد. او یک عنصر اطلاعاتی و واقعا نابغه بود. موقعی که من در سوریه سفیر بودم، گاهی پیش من می‌آمد، منتهی طوری که کسی تشخیص نمی‌داد که او کیست! با قدری لطیف و متواضع بود که همه دوستش داشتند. مثل یک مهمان می‌آمد، ولی قطعاکاری داشت. ذهن فوق‌العاده فعالی داشت و دائماً در حال طراحی



بودند. آهرن سیاستمدار کهنه‌کاری بود که ۱۸ سال در جنگ ویتنام خدمت کرده بود. شصت و چند سال سن داشت و استاد فلسفه و بسیار متین و منظم و اهل برنامه و حساب و کتاب بود. او در عین حال که حاضر نبود با ما حرف بزند، سعی می‌کرد ما را عصبانی هم نکند. از آدم‌های جالبی که با آنها صحبت کردم یکی آقای مترینکو بود که همسر ایرانی داشت و فارسی را خیلی خوب صحبت می‌کرد. دیگر آقای لیمبرت بود که در دولت اوباما مسؤول میز ایران در وزارت خارجه آمریکا شد و خانم سوئیفت که رئیس بخش سیاسی سفارت و زن فهمیده‌ای بود. خیلی صریح به من گفتم: با این کار دانشجویها، کارتر در انتخابات بعدی شکست می‌خورد و جمهوری‌خواهان سر کار می‌آیند که ابداً رحم ندارند! می‌خواست ما را قانع کند که گروگان‌ها را آزاد کنیم و خودمان را به دردسر نیندازیم. در حالی که مساله ما این نبود که چه کسی رئیس جمهور آمریکا می‌شود، ما می‌خواستیم آمریکا شاه را برگرداند و دیگر در امور کشور ما دخالت نکند.

**❗️ شما در گفت‌وگوهایی، به نقش توطئه‌آمیز بنی‌صدر در قضیه مأموران صلیب سرخ و متعاقب آن حادثه طبیس اشاره کرده‌اید. ما چرا از چه قرار بود؟**

بنی‌صدر در مقاطع مختلف خیانت‌های زیادی به انقلاب کرد، اما به نظر من در آن مقطع، بدترین کاری که کرد این بود که به اصطلاح نمایندگان صلیب سرخ را برای بازدید از گروگان‌ها، به ما تحمیل کرد! من کوچک‌ترین تردیدی ندارم که این نمایندگان، جاسوس سیا بودند! ما گروگان‌ها را به شکل پراکنده نگهداری می‌کردیم و عده‌ای را هم به شهرستان‌ها فرستاده بودیم. با فشار بنی‌صدر، قرار شد همه را به سفارت بیاوریم که نمایندگان صلیب سرخ از آنها بازدید کنند. ما گروگان‌ها را جمع کردیم و آنها آمدند و یکی‌یکی معاینه‌شان کردند و فهمیدند که چه کسی در کجاست و قبل از این‌که بتوانیم دوباره آنها را بخش کنیم، درست شب بعد حادثه طبیس اتفاق افتاد! آنها ماهواره داشتند و مدام تهران و لانه جاسوسی را کنترل می‌کردند. قضیه کاملاً برای آمریکا جنبه حیثیتی پیدا کرده بود. بعد از این‌که کاملاً مشخص شد که چه کسی در کدام قسمت از سفارت نگهداری می‌شود، حادثه طبیس اتفاق افتاد و کاملاً مشخص شد که فشار بنی‌صدر برای حضور مأموران صلیب سرخ، برای چه بوده است! شک من به بنی‌صدر موقعی بیشتر شد که او به نیروی هوایی دستور داد هلیکوپترهای آمریکایی را که در صحرای طبیس به جا مانده بودند، بمباران کنند! البته شهید محمد منتظر قائم یک‌سری از اسناد را از هلیکوپترها سالم بیرون آورده بود که بعدها با مطالعه آنها فهمیدیم نقشه‌شان چه بوده و می‌خواستند چه کار کنند. شب حمله آمریکایی‌ها، تمام رادارهای کشور و تهران از کار افتادند که کاملاً نشان می‌دهد آمریکایی‌ها تا کجا در دولت و ارتش نفوذ کرده

و تغییر تاکتیک بود. در زمینه اطلاعات، موجود خارق‌العاده و عجیبی بود و جوری رفتار می‌کرد که کسی متوجهش نشود. یادم می‌آید هر وقت قرار بود عده‌ای عکس بگیرند، دوربین را می‌گرفت و عکس می‌انداخت که خودش در عکس نباشد. بسیار فعال و خیلی خوب بلد بود اوضاع و شرایط را مدیریت کند. خیلی آدم فهمیده‌ای بود.

بودند! خدا خواست آبروی امام و انقلاب را حفظ کند که آمریکایی‌ها در صحرای طبس گرفتار طوفان شن شدند، وگرنه با آن برنامه‌ریزی دقیقی که کرده بودند، خدا می‌داند اگر پایشان به تهران می‌رسید، چه فجایی را به بار می‌آوردند!

**❗️ یکی دیگر از فرازهای بسیار مهم زندگی سیاسی شما، نقشی است که در تاسیس و تقویت حزب... لبنان داشتید. در این باره چه خاطراتی دارید؟**

قبل از هر چیزی روی این نکته تأکید می‌کنم که به وجود آمدن حزب... تماماً به لیاقت و کفایت خود مردم لبنان، به خصوص شیعیان برمی‌گردد و ایجاد آن ربطی به جمهوری اسلامی ایران ندارد! آنها عاشق اهل بیت (ع) و ولایت هستند و برای امام و انقلاب اسلامی، شان بالائی قائلند و لذا دست به تاسیس چنین نهادی زدند و سازماندهی و فکر و ایده و همه چیزش، از خودشان بود و ایران فقط کمکشان کرد. موقعی که شیعیان لبنان به ایران آمدند، من معاون سیاسی وزارت خارجه بودم و طبیعتاً اینها با من تماس گرفتند. جاسوسی و دروغ‌گویی و فساد اخلاقی در بین دیپلمات‌های دنیا غوغا می‌کند و من هر وقت سر و کارم با آنها می‌افتاد عذاب می‌کشیدم، ولی وقتی با بچه‌های حزب... یا مبارزین عراقی ضدصدام یا مبارزین افغانی که حرف می‌زدم، دلم باز می‌شد. آدم‌های خالصی مثل سیدعباس موسوی روی انسان تأثیر خاصی دارند و لطف خدا بود که سر و کار من به این آدم‌ها افتاد.

**❗️ در همین مقطع بود که عده‌ای از نیروهای ما به لبنان رفتند؟**

بله. اینها بدون این‌که با امام مشورت کنند، به لبنان آمدند تا با اسرائیلی‌ها بچکنند، اما امام با جمله معروف: «راه قدس از کربلا می‌گذرد» تکلیف را معلوم کردند که اولویت ما جنگ با عراق است و شیعیان لبنان، خودشان باید علیه اسرائیل بچکنند و کار ما کمک، مشاوره و آموزش به آنهاست. به هر حال اسرائیل اشتباه بزرگی کرد که لبنان را اشغال کرد، چون اگر این کار را نمی‌کرد، حزب... هم با آن سرعت رشد نمی‌کرد، همه ما از منظر تئوریک می‌دانستیم که حزب... باید با اسرائیل بچنگد، ولی از نظر عملی باید این ظرفیت در میدان مبارزه ایجاد می‌شد که شد و همه نهاد‌هایی که دست‌اندرکار بودند، با تمام قوا سعی کردند این ظرفیت را ایجاد کنند و خود بچه‌های حزب... از همه مقاوم‌تر و جدی‌تر بودند. حزب... واقعاً در سازماندهی، مثل فولاد محکم و منظم و با حساب و کتاب عمل می‌کرد. شورای حزب... واقعاً مسائل را می‌فهمید و عمیقاً تحلیل می‌کرد. ما می‌دانستیم که رشد حزب... کار درستی است و با تمام قدرت پشت آن بودیم. خود بچه‌های حزب... هم عاشق حضرت امام و اسلام و تشیع و کاملاً آماده شهادت بودند. همین شایستگی‌ها باعث حسادت و دشمنی عده‌ای، از جمله نیروهای امل بود!

**❗️ سخت‌ترین دوره زندگی سیاسی شما چه زمانی بود؟**

میانجی‌گیری بین امل و حزب... دو طرف شیعه بودند و کشته شدن هر نفرشان، تضعیف شیعه بود. من در جنگ خودمان با عراق دیده بودم که ما یک‌طرف بودیم با امکانات اندک و آن طرف صدام بود با اسلحه‌های آمریکایی و اروپایی و دلاهای سعودی و کویت و امارات. اما امل یک گروه مسلمان و شیعه و مرتبط با ایران بود و امام موسی‌صدر و شهید چمران برای ایجاد و تقویت آن، زحمات زیادی را متحمل شده بودند. طرف دیگر هم حزب...، یار و دوست ما بود و حالا اینها به جان هم افتاده بودند! وقتی فکرش را می‌کنم که آقای سیدحسن نصرالله باید با برادر خودش که در امل بود می‌جنگید، می‌بینم وضعیت ایشان صد درجه از من هم دشوارتر بوده است! بسیار شرایط دشواری بود. تنها دلخوشی من، این بود که حزب... دقیقاً می‌دانست هدفش چیست و دارد چه کار می‌کند و در همان روند هم پیش می‌رفت و رشد می‌کرد. حضرت امام گفته بودند که اولویت حزب...، باید جنگ و کمر و علیه اسرائیل آموزش دیده بود. اصفاً رانحراف از این هدف می‌دیدم. هنوز هم وقتی به درگیری امل و حزب... فکر می‌کنم، سخت‌آزده خاطر می‌شوم. امل و حزب... هر دو شیعه بودند و من ناچار شدم تصمیم بگیرم که حزب... با امل بچنگد، چون اگر حزب... در بیروت شکست می‌خورد، بکسره از بین می‌رفت و خیال اسرائیل راحت می‌شد! مشکل اساسی، یکی نابرابر بودن امکانات بود و دیگر این‌که حزب... دوره جنگ شهری ندیده و برای جنگ در کوه و کمر و علیه اسرائیل آموزش دیده بود. اصفاً آقای سیدحسن نصر... و شهید عماد مغنیه شاهکار زدند که با حداقل تلفات، امل را در پایگاه قدرت خودش یعنی بیروت شکست دادند. **❗️**

**❗️** سفارتخانه جای انجام کارهای

کنسولی است نه مرکز جاسوسی، در حالی که سفارت آمریکا قبل و بعد از پیروزی انقلاب، در تمام توطئه‌هایی که در این کشور شکل گرفتند، نقش مستقیم داشت.

دانشجویان هم قطعاً برای این اقدام‌شان حقوقی داشتند، چون دیگر قضیه بود و نبود انقلاب مطرح و آمریکا عملاً چاره‌ای برای ما باقی نگذاشته بود. دانشجویان با ذات انقلابی‌شان و صرفاً برای این‌که شاه را از آمریکا پس بگیرند، سفارت این کشور را اشغال کردند. بعدها هم که با به دست آوردن اسناد مشخص شد که این به اصطلاح سفارتخانه، کانون اقدامات ضدایرانی بوده است، از جمله ارتباط بنی‌صدر با این سفارتخانه که از پاریس و توسط یک مأمور سیا -که به عنوان تاجر با او ارتباط داشت - شروع شده بود. بعدها طبق اسنادی که به دست آوردیم، دیدیم بنی‌صدر را با کد «اسی‌لو» ثبت کرده‌اند تا مشخص نشود!



### چند برش از حرف‌های زنده‌یاد شیخ‌الاسلام

**❗️** پس از پیروزی انقلاب، هنوز زمان زیادی نگذشته بود که در نقاط مختلف ایران، از جمله گنبد، کردستان، بلوچستان، خوزستان و...

نغمه‌های جدایی‌طلبی سر داده شد و گروه‌های مختلف مخصوصاً چپ‌ها، علیه حکومت نوپای اسلامی شروع به ایجاد بلوا و آشوب کردند. هنوز دولت هم کاملاً مستقر نشده بود، مضافاً بر این‌که به دلیل نداشتن روحیه انقلابی، توان مقابله با این حرکت‌ها را هم نداشت. در مجموع وضعیت آشفته‌ای بود و کاملاً هم مشخص بود که بیگانگان مخصوصاً آمریکا، در ایجاد این اغتشاش‌ها دخالت مستقیم دارند. زمانی که آمریکا تحت عنوان بیماری شاه را به آنجا برد، ضدیت خود را با انقلاب ایران کاملاً آشکار کرد. دانشجویان انجمن اسلامی چند دانشگاه تصمیم گرفتند یک حرکت اعتراضی قوی را علیه آمریکا انجام دهند تا هم توطئه‌های آمریکا علیه ایران بیش از پیش افشا شود و هم با بازگرداندن شاه و محاکمه او در ایران، انقلاب به پیروزی مهم‌تری دست پیدا کند. خواسته دانشجویان پیرو خط امام، تحویل شاه در ازای آزاد کردن دیپلمات‌های آمریکایی بود که البته جیمی کارتر قبول نکرد و به جای این کار، شاه را از آمریکا بیرون کرد!

**❗️** درباره تأثیر فعالیت‌های انجمن

اسلامی در آمریکا و توج‌ها به پیام‌های امام خمینی باید بگویم که این پیام‌ها روی طبقات تحت ستم خود آمریکا، از جمله سیاه‌پوستان و رنگین‌پوستان تأثیر پررنگی داشت. امام برخلاف حرکت گروه‌های مبارزو ارتش‌های آزادی‌بخش، روی حرکت میلیونی توده‌ها تأکید داشتند و از آن مهم‌تر، حرکت ایشان یک حرکت دینی و حاوی پیام‌های الهی و معنوی بود، در حالی که تا آن موقع مبارزان و روشنفکران دنیا از دین، به عنوان مانعی بر سر مبارزات ضداستبدادی و استعماری یاد می‌کردند، امام با تدبیر و سلوک خود، به دخالت دین در سیاست اصالت دادند.